

دستجات و سایر موضوعاتی را در برمی‌گیرد که نویسنده در مقاله حاضر فقط به برخی از آنها اشاره کرده است مثل قومیت، سخن از ریشه‌های اجتماعی ایران و عراق و ... اما به هر حال وقتی سخن از ریشه‌های اجتماعی ایران و عراق و ... می‌آید عوامل معین و متغیرهای اجتماعی این دو کشور ایران و عراق و ... و شطه‌ور شدن مخاصمات بین دو کشور ایران و عراق و ... (افغانستان، پاکستان، ترکیه، کویت و امارات) نیز نتیجه‌گیری شود. حال آنکه نویسنده عمدتاً در این مقاله به مواردی و سویی دیگر فقدان این عوامل و متغیرها در عدم تخاصم با دیگر کشورهای همسایه ایران و عراق و ... پرداخته است که می‌توانند همزمان در همان شرایط و فضای نیمه‌سال ۹۰ زمینه‌های مساعدی برای ایجاد درگیری و تخاصم بین ایران و عراق و سایر کشورهای مجاور باشند.

به همین دلیل است که نویسنده آنجا که بحث خود را روی ریشه‌های جنگ متمرکز می‌کند ناچار می‌شود به ظرافت از حوزه اجتماعی وارد حوزه سیاسی با رویکردی تاریخی و اقتصادی شود یعنی همان‌جا که نقطه عزیمت ریشه‌های جنگ است. البته همان‌گونه که در ابتدا ذکر شد گرفته، بسیار مقتنم و ارزشمند است و مقالات مشابه که به دلیل پیچیدگی، سختی و پرهزینه بودن این مطالعه، کمتر مورد عنایت قرار نیست و این مقاله و مقالات موجود که به خصوص به دست پژوهشگران غربی نوشته شده است مقدمه و زمینه‌ای است تا مراکز علمی و دانشجویان رشته‌های علوم اجتماعی همت خود را در این مسیر مصروف نمایند.

بنابر این درج مقاله عمدتاً از این زاویه سودمند است و بدون تردید مواضع غیر منصفانه و سیاسی نویسنده را که ناشی از ضعف آگاهی و شناخت دقیق وی از جامعه ایران و انقلاب اسلامی است تحت الشعاع قرار می‌دهد.

## مقدمه مترجم:

مقاله حاضر به قلم پروفیسور تام ورکمن از پژوهشگران ارشد مؤسسه مطالعات استراتژیک و بین‌المللی واشینگتن و استاد علوم سیاسی دانشگاه یورک به رشته تحریر در آمده است. نویسنده در مقاله حاضر با ژرف‌کاوی به تأثیر جنگ ایران و عراق بر توازن نیروهای اجتماعی هر دو کشور می‌پردازد. در واقع، وی از منظر تحلیل جامعه‌شناختی به هزینه‌های اجتماعی که دو کشور در جنگ متحمل شده‌اند به کند و کاو در موضوع می‌پردازد. نویسنده بر این باور است که جنگ ایران و عراق بیشتر متأثر از نیروهای بومی اجتماعی بود و بازیگران بیرونی نقش مستقیم کمتری در وقوع آن داشتند. از این رو، جنگ ایران و عراق تجلی سیاسی کشمکش‌های گسترده اجتماعی و بومی هر دو کشور بود.

پروفیسور تام ورکمن با بهره‌گیری از رهیافت جامعه محور به ریشه‌های این جنگ پرداخته و بسترهای اجتماعی هر دو کشور را در زمان جنگ بررسی می‌کند. با وجود این، اگر چه نویسنده به دلیل شناخت ناقص خود از جامعه ایران زمان جنگ به تحلیل می‌پردازد ولی این نگاه می‌تواند ما را در شناخت دیدگاه غربی‌ها از جنگ آشنا کند. در نهایت باید اذعان کرد که دفاع مقدس ما در برابر تجاوزگری‌های صدام حسین بر کسی پوشیده نیست و حتی خود غربی‌ها بارها به متجاوززگری صدام اذعان کرده‌اند. قطعاً تحلیل پروفیسور تام ورکمن نیز از جنگ ایران و عراق به ویژه در خصوص وضعیت نیروهای اجتماعی ایران در زمان جنگ خالی از نقد و اشکال نیست. ولی شناخت دیدگاه‌های غربی‌ها و به لحاظ تحلیل علمی بودن مقاله حاضر می‌تواند برای تصمیم‌گیران و سیاست‌گذاران کشورمان بسیار ارزشمند باشد. گرچه مقاله حاضر پیش از وقوع جنگ عراق و فروپاشی رژیم بعث به رشته تحریر درآمده است ولی به لحاظ اهمیت تحلیلی آن در خور توجه است.

## مقدمه نویسنده:

برخی جنگ ایران و عراق را نخستین جنگ بزرگ جهان سوم توصیف کرده‌اند. ارزیابی‌های متعارف از هزینه‌های جنگ توجه ما را به درآمدهای از دست رفته، کاهش تولید ناخالص ملی، نابودی منابع مادی و حتی از دست رفتن زندگی انسان‌های بی‌شمار فرا می‌خواند. برآوردها نشان می‌دهد که ۱/۲ میلیون انسان در این جنگ زندگی و کاشانه خود را

از دست دادند و نزدیک به ۲/۲ میلیون انسان بی‌گناه مجروح و زخمی و بیش از ۱/۵ میلیون انسان نیز بی‌خانمان شدند. حداقل ۱۵۷ شهر ایران با جمعیتی فراتر از ۵ هزار نفر از بین رفت و یا به طور کامل در خلال جنگ تخریب شد و حدود ۱۸۰۰ روستای مرزی نیز نابود شد و از روی نقشه محو گشتند. با وجود این، شاخص‌های اقتصاد کلان یا معیارهای قابل اندازه‌گیری برای نابودی جنگ همگی تلاش‌هایی بوده‌اند تا بر هزینه‌های چشمگیر اجتماعی این جنگ سرپوش بگذارند. جنگ ایران و عراق با از بین بردن قدرت اجتماعی طبقات و گروه‌های ستم‌دیده و تلاش انحصارطلبانه به نفع رژیم‌های حاکم توانست توازن اساسی نیروهای اجتماعی هر دو کشور را تحت تأثیر قرار دهد. بزرگ‌ترین میراث جنگ ایران و عراق همین هزینه‌های اجتماعی بود؛ به کلامی دیگر تأثیرات طولانی این جنگ هنوز سال‌هاست که احساس می‌شود.

مقاله حاضر می‌کوشد با کشف بنیادهای اجتماعی جنگ توجه مخاطب را به هزینه‌های اجتماعی جنگ فرا خواند. از این رو، در ریشه‌یابی اصلی جنگ ایران و عراق باید توجه خود را بیشتر به ایفای نقش نیروهای بومی اجتماعی معطوف کرد. به تعبیری، بازیگران بیرونی نقش مستقیم کمتری در وقوع جنگ داشتند. به کلامی دیگر، جنگ ایران و عراق در آشکارترین شکل‌گیری ممکن خود می‌تواند به مثابه تجلی چشمگیر سیاسی کشمکش‌های گسترده اجتماعی بومی در جامعه هر دو کشور تلقی و درک شود. از این رو، در درجه نخست این جنگ را باید از منظر بسترهای اجتماعی هر دو کشور مورد بررسی قرار داد و باید پیچیدگی‌های طبقه‌ای و پویایی‌های دولتی و اجتماعی موجود در هر دو کشور را روشن ساخت. با رویکرد جامعه محور می‌توان به تفسیر غنی‌تری از ریشه‌های جنگ ایران و عراق و به تبیین روشن‌تری از دوره طولانی آن و اینکه چرا تلاش‌ها برای خاتمه دادن سریع به جنگ چندان موفقیت‌آمیز نبودند پی برد و در نهایت به شناخت عمیق‌تری از هزینه‌های چشمگیر اجتماعی رسید.

## بخش نخست: رویکردهای متعارف به جنگ

رویکردی که به دلایل و سرچشمه‌های جنگ از منظر پویایی‌های اجتماعی توجه داشته باشد در پژوهش‌ها و رشته روابط بین‌الملل پیشینه زیادی ندارد. بخش اعظم تحلیل‌ها را که کنت والتز در چارچوب "سه تصویر" و در دهه گذشته مطرح

تأثیرات این بحث را از زاویه‌های دیگر حوزه روابط بین‌الملل بررسی می‌کنیم. برای مثال، نقدهای ایمانوئل والراشتاین از تحلیل‌های نظام‌های جهانی یا نظریه وابستگی به طرز قاطعانه‌ای به نفع یک بررسی صریح از جامعه استدلال شده است. زاویه دیگر پژوهش روابط بین‌الملل به بررسی کامل مفهوم‌سازی متعارف دولت می‌پردازد تا تفسیری شایسته و مناسب از ساختارهای جامعه بدهد. حداقل یکی از نظریه‌پردازان این حوزه آشکارا امکان بررسی "پیچیدگی دولت جامعه را به عنوان واحد اساسی روابط بین‌الملل" مطرح کرده است تا ابعاد اجتماعی آن را تشریح کند.

این مقاله می‌کوشد از منظر بحث‌های آکادمیک در مورد دولت و جامعه، ماهیت اجتماعی دیرینه‌ترین موضوع روابط بین‌الملل یعنی جنگ را تشریح کند.

با کند و کاو درباره ابعاد اجتماعی جنگ، می‌توانیم بر شماری از موضوعاتی که برخاسته از رابطه پیچیده تولید و سیاست در جامعه است تأمل ورزیم. یکی از این موضوعات کشمکش طبقاتی است؛ یعنی کشمکش درون دسته‌های یک طبقه و میان طبقه‌های محلی و بین‌الملل. رابطه دولت با این ترکیب‌بندی‌های طبقات اجتماعی مجموعه مهم دیگری از این موضوعات را تشکیل می‌دهد. بحث در این مورد بر محوریت استقلال نسبی دولت از طبقات خاص اجتماعی و دسته‌های اجتماعی متمرکز است و به نحو چشمگیری استدلال می‌کند که دولت خودش توجه قابل ملاحظه‌ای را تضمین می‌کند، اما دولت از فشار محدود کننده برخاسته از نیروهای اجتماعی در جامعه نمی‌تواند فرار کند. به سخنی دیگر، نهادهای دولت خود در دل مجموعه‌ای از نیروهای متضاد اجتماعی قرار دارند؛ به تعبیری قدرت دولت جدا از مشخصه‌های آماده‌سازی و شرطی‌سازی صحنه اجتماعی نیست.<sup>۱</sup> از این رو، رویکرد جامعه محور آشکارا به دولت توجه دارد ولی در بستر پایگاه محدود اجتماعی اش به آن می‌پردازد.

آخرین مجموعه موضوعات توجه خود را به مولفه‌های بی‌طبقه‌آگاهی اجتماعی همانند قومیت یا جنسیت معطوف می‌کند و اغلب، این موضوعات را در چارچوب قدرت اجتماعی و کشمکش اجتماعی مورد بحث قرار می‌دهد.<sup>۲</sup>

علاوه بر این، در بستر خاص جهان سوم، مجموعه‌ای از موضوعات ظهور می‌کنند که به تحول سریع جامعه در مواجهه

کرده است می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد: سطح فردی، سطح دولت و سطح آنارشی بین‌الملل. دیگر پژوهش‌های مربوط در مورد سرچشمه‌های جنگ عمدتاً تلاشی برای پیوند این سه سطح بوده‌اند. گرایش دیگر در این ادبیات به بررسی حوزه‌های مختلف فعالیت بشری تکنولوژی، اقتصادی، سیاسی، قانونی و تاریخی بر می‌گردد و ترکیب‌های متعدد این حوزه‌ها را به عنوان تبیین و توجیه جنگ بین‌الملل بیان می‌کند. رویکرد نهایی، توجه اصلی خود را به روش‌های مختلف کشمکش اجتماعی درون شخصی، خانوادگی، سازمانی و دیگر کشمکش‌های اجتماعی معطوف می‌کند و سپس نتیجه‌گیری اش را به حوزه روابط بین‌الملل پیوند می‌زند.

جدا از پژوهش‌های انجام گرفته، تلاش‌هایی نیز برای توسعه فهم نظری از رابطه میان پویایی‌های اجتماعی و جنگ صورت گرفته است. برخی اشاره‌های مهم و پیشنهادهایی نیز در این ادبیات شده است ولی با پیشرفت مداوم نظری همراه نبوده است. برای مثال، مشاخره‌های مارکسیست‌ها درباره امپریالیسم توجه مستقیم خود را به رابطه میان جنگ و طبقه سرمایه‌دار بین‌الملل معطوف کرده‌اند.

به طور مشابه، استدلال کارل پولانی در خصوص مالیه‌داران بزرگ و جنگ جهانی اول تلویحاً بر دسته‌های بین‌المللی طبقه و تحولات جنگ متمرکز بود. پری اندرسون نیز در اثر خود تحت عنوان دودمان دولت خودکامه به بررسی و کشف پایه‌های اجتماعی رابطه میان دیدگاه مرکانتالیست‌ها از عصر مدرن و جنگ مستعد ویژگی دولت خودکامه می‌پردازد. تمرکز بر تحول اجتماعی و سیاسی در ادبیات مدرنیزاسیون منجر به بررسی نسبی رابطه میان جامعه، سیاست و کشمکش بین‌الملل می‌شود. در نهایت، پاره‌ای از ادبیات مزبور که به بررسی دلایل جنگ جهانی اول می‌پردازد، رابطه میان جنگ و کشمکش اجتماعی را مورد توجه قرار می‌دهد. با وجود این، به رغم این استثنائات هیچ توسعه نظری در خصوص ریشه‌های اجتماعی جنگ وجود نداشته است.

پژوهش‌های جاری در خصوص دلایل جنگ نشان‌دهنده آگاهی فزاینده‌ای از این شکاف تئوریک است. بی‌گمان، این برنامه خردمندانه متأثر از بحث سودمند تئوریک در مورد دولت و جامعه است که در دو دهه اخیر روی داده است. در اینجا

می‌کرد.

تبیین آخر و نهایی بر مشاجره‌های منطقه‌ای میان دو دولت متمرکز است، به‌ویژه مشاجره‌هایی که نشأت گرفته از موضوع کانال شط‌العرب بود. شکاف اصلی این استدلال متوجه بی‌میلی عراق به قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر بود که مرز شط‌العرب مطابق اصل تالوگ (وسط کانال) تعیین شده بود به‌جای اینکه از خط ساحل شرقی تعیین گردد؛ دانیل پیپس تأکید می‌کند: "حتی اگر ایران و عراق همگن بودند و حتی اگر عراق هیچ مشکل و مسئله شیعی نداشت، موضوع شط‌العرب کافی بود آتش جنگ را در ۱۹۸۰ شعله‌ور سازد."<sup>۳۰</sup>

اگرچه هر کدام از این تفسیرهای جنگ، هسته‌ای از حقیقت را در دل خود جای داده است، ولی تبیین‌هایی که مطرح شد از بافت‌مند کردن اجتماعی جنگ ایران و عراق ناتوان بودند. آنها توجه کمتری به پویایی‌های پیچیده اجتماعی موجود درون هر کشور می‌کنند. اغلب، در مورد تبیین‌های فرهنگی یا تمرکز بر روان صدام، این تفاسیر از جنگ ترتیب پیچیده نیروهای اجتماعی درون عراق را نادیده می‌گیرد. به طور مشابه، حتی زمانی که به تفاوت‌ها و اختلافات اجتماعی درون جامعه توجه می‌شود، همانند تبیین‌هایی که متوجه تهدید شیعه به رژیم بعث در عراق است، تلاش کمتری در درک سیاست‌های شیعه در چارچوب پویایی‌های دیگر و کشمکش‌های درون جامعه عراق می‌شود. گذشته از آن، تبیین‌هایی که توجه کمتری به مشاجره‌های منطقه‌ای همانند شط‌العرب یا جاه‌طلبی‌های منطقه‌ای در خلیج فارس می‌کند به طور کلی رابطه این عوامل را با طبقه پویا و تحولات جمعی درون هر جامعه نادیده می‌گیرد. این تفاسیر "دلایل" جنگ ایران و عراق را از پویایی‌های گسترده اجتماعی موجود درون هر جامعه جدا می‌کند. به کلامی دیگر، جنگ آنگونه که ممکن است واقعی باشد، به عنوان واقعیت اجتماعی درک نمی‌شود. این تفاسیر با بی‌توجهی بیشتر چهره‌های جنگ را شکل مادی می‌بخشد و از این رو نمی‌تواند هزینه‌های اجتماعی اش را به ویژه در چارچوب فراخ‌تر شدن روابط تحمل‌ناپذیر درون ایران و عراق درک کند. تبیین‌هایی که بنیادهای اجتماعی جنگ ایران و عراق را نادیده می‌گیرند، در بهترین حالت تفاسیر نسبی هستند، در بدترین حالت تحمیل‌های دخالت‌جویانه بحث‌هایی هستند که نمی‌توانند واقعیت‌های اجتماعی مبتنی بر جنگ را که ممکن

با گسترش روابط تولید و سرمایه‌داری در قرن بیستم مربوط می‌شوند. برخی از این موضوعات به رشد طبقات جدید و رابطه‌شان با طبقات قدیمی مستحکم و طبقات حاکم مربوط است. نابسامانی افراطی اجتماعی و به حاشیه راندن، دومین گروه موضوعات را تشکیل می‌دهد و در اینجا می‌توانیم از بین رفتن کردارها و آداب و رسوم قرن‌های کهن، تضعیف پیوندهای سنتی اجتماعی و کسب اشکال جدید هویت اجتماعی، مهاجرت زیاد به مراکز شهر و وخیم شدن فزاینده اوضاع زندگی بخش اعظم جمعیت را در نظر بگیریم. کشمکش گسترده اجتماعی مجموعه‌ای دیگر از موضوعات را تشکیل می‌دهد، با این کشمکش‌ها هم طبقه و هم درون‌مایه اجتماعی جانی تازه پیدا می‌کند.<sup>۳۱</sup> با این موضوعات اکنون می‌توانیم ریشه‌های اجتماعی جنگ ایران و عراق را بررسی کنیم.

### بخش دوم: ریشه‌های اجتماعی جنگ ایران و عراق

حداقل پنج تفسیر متفاوت برای جنگ ایران و عراق در تفاسیر آکادمیک و روزنامه‌ای به چشم می‌خورد. تفسیر نخست توجه خود را به خصومت فرهنگی عمیق ریشه‌دار میان ایران و عراق معطوف می‌کند و مبتنی بر احساس ناسازگاری و ویژگی‌های ستیزه‌جویانه دیرین هر دو جامعه به لحاظ نژادی (آریایی و سامی)، فرقه‌ای (شیعه و سنی)، قومی (عرب و فارس) یا به لحاظ مذهبی (سکولار و بنیادگرا) است.

تبیین دوم توجه ما را به گرایش‌های خود بزرگ‌بینی صدام حسین فرا می‌خواند؛ سمیر الخلیل در این باره می‌نویسد: "فکر می‌کنم پرسش اصلی در خصوص چگونگی آغاز جنگ این باشد که در ذهن صدام هر چیزی می‌گذشت تصمیم بر عمل آن می‌گرفت." این تبیین از سوی عراق به نام قادسیه صدام نام گرفت و با این استدلال که صدام حسین در راهی خودش از هر محدودیت معنا‌دار سیاسی در عراق موفق بود.

تفسیر سوم بر افول هژمونی ایرانیان در منطقه خلیج فارس پس از انقلاب اسلامی تأکید می‌کند. این خلأ قدرت منطقه‌ای فرصت‌های بی‌نظیری برای رژیم بعث در عراق مهیا کرد تا نفوذ منطقه‌ای اش را گسترش دهد و شهرت و آوازه اعراب را تقویت کند و قوت بخشد.

چهارمین تفسیر از جنگ نشان می‌دهد که ایران به این خاطر مورد حمله قرار گرفت که سخنوری‌های تحریک‌کننده شیعی، احساسات انقلابی در میان جمعیت شیعی عراق را شعله‌ور

موفقیت آمیز کنترل کشور را به دست گرفت. در مورد ایران از سال ۱۹۵۳ تا انقلاب اسلامی، حکومت در دست رژیم سلطنتی پهلوی بود. در هر دو کشور، رژیم‌های حاکم توانسته بودند با ترکیبی از ثروت تنبوه از طریق رانت نفتی و دستگاه‌های سرکوب فراگیر، درجه قابل ملاحظه‌ای از استقلال نسبی از هر طبقه خاص اجتماعی به دست آورند. احزاب متعارف سیاسی و سازمان‌های جایگزین سیاسی به طور نظام‌مند مورد حمله قرار می‌گرفتند و تبدیل به سازمانی غیر مؤثر و ناکارآمد می‌شدند. در نتیجه، در حالی که تحولات اقتصادی اجتماعی قرن بیستم در ایران و عراق موجب پدید آوردن انتظارات و خواست‌های جدید اجتماعی در میان طبقات و گروه‌های هر دو کشور می‌شد، از سوی دیگر راه‌های سیاسی برای توجه و تحقق این انتظارات و خواسته‌ها به تدریج بسته می‌شد. این امر اپوزیسیون سیاسی را بر آن داشت خود را در شکل حملات مستقیم علیه رژیم و نیز کشمکش‌های طولانی در سراسر کشور تجلی دهد. همچنین، از سوی دیگر شکاف میان حوزه سیاسی و حوزه اقتصادی اجتماعی در هر دو کشور باعث ظهور شرایط بسیار بی‌ثبات سیاسی برای رژیم‌های حاکم شد. برای مثال، در مورد ایران، ناسازگاری میان جهان سیاسی و جهان اقتصادی - اجتماعی موجب تقویت کشمکش‌های پایدار در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ گردید و آن نیز به نوبه خود منجر به انقلاب اسلامی شد.

در بستر این تحولات اجتماعی می‌توان به ریشه‌های جنگ ایران و عراق پی برد. در واقع، تحولات اقتصادی اجتماعی قرن بیستم موجب ظهور کشمکش‌های سیاسی و اجتماعی گردید که آن نیز منتهی به سه بعد مهم سیاسی شد. این سه بعد عبارتند از:

۱- سخنوری‌های تند و آتشین اسلامی در روزهای نخست انقلاب اسلامی.

۲- پاسخ‌های تهدیدآمیز رژیم بعث در صورت مواجهه با شورشیان در عراق.

۳- تلاش‌های رژیم بعث عراق برای حفظ و ثبات درآمدهای صادرات نفت.

به کلامی دیگر، جاه‌طلبی‌های سیاسی و آسیب‌پذیری‌هایی که هر دو رژیم را وارد یک جنگ هشت ساله کرد با شکاف‌های ساختاری میان حوزه‌های سیاسی و اقتصادی - اجتماعی در

است به لحاظ سیاسی خام و حتی گمراه کننده باشد، درک کنند.

در گسترده‌ترین شکل ممکن سعی می‌کنیم ریشه‌های جنگ ایران و عراق را با درک تعامل میان نیروهای درون محیط بین‌المللی و فرایندهای خاص محلی و ساختارها را با منطق خاص خودش در سراسر قرن بیستم کشف کنیم. در اینجا تنها ممکن است به گسترده‌ترین طرح‌های این تحولات اشاره شود. ضرورت‌های سیاسی و اقتصادی در اوایل قرن بیستم مشخص کرد که مرزهای دولت دو کشور مطابق ویژگی چند قومی منطقه تعیین نمی‌شود. هم ایران و هم عراق هر دو به تدریج وارد اقتصاد جهانی شدند و روابط سرمایه‌داری تولید به طور مدام در سرتاسر هر دو کشور گسترش یافت.

بخش مهم اقتصادی که این تحولات را تسریع می‌بخشید همچون پردازش و خروجی هیدروکربن بود. یعنی دولت‌های عراق و ایران در تسهیل فرایندهای تحول اقتصادی در هر دو کشور نقش ابزاری داشتند و نقش‌های فزاینده‌ای اقتصاد در دوره پس از جنگ ایفا می‌کردند. اصلاحات ارضی در هر دو کشور منجر به وخیم شدن تولید و مهاجرت فزاینده به مراکز شهری شد. در چارچوب ساختارهای طبقه‌ای شاهد رشد طبقات کارگر، طبقات جدید متوسط شامل حرفه‌ای‌های حقوق بگیر، روشنفکران و معلمان و بورژوازی کوچک بومی بودیم. همزمان نفوذ سیاسی و اجتماعی روحانیت و بورژوازی سنتی تنگ‌نظر تحت موج فشارهای مدرنیزاسیون اقتصادی درآمد؛ در مورد طبقات صاحب زمین اصلاحات ارضی موجب کاهش نفوذ سیاسی آنها شد. بدیهی است تأثیرات مطلوب مسیر خاص تحولات اقتصادی اجتماعی در ایران و عراق به نحو زیادی به نفع بخش‌های ضعیف و نحیف بالای جامعه چرخید و این در حالی بود که محرومیت فزاینده و حاشیه‌ای شدن اجتماعی به بزرگ‌ترین بخش‌های جمعیت آسیب زد. مراکز بزرگ شهری به ویژه تهران و بغداد به خاطر مهاجرت شهری افراد برای پیدا کردن زندگی بهتر در شهرها و بخش‌ها با مشکلاتی همانند زاغه‌نشین‌ها مواجه شدند.

تحول سیاسی به اندازه تحول اقتصادی اجتماعی در هر کشور در خلال دوران پس از جنگ نبود. در مورد عراق، کنترل سیاسی دولت تا حدی میان سال‌های ۱۹۵۸ و ۱۹۶۸ سیال و بی‌ثبات بود، تا اینکه حزب سوسیالیست بعث عرب به طرز

جوامع هر دو کشور کم‌رنگ شد، شکاف‌هایی که به نوبه خود با کشمکش‌های طبقه‌ای و اجتماعی به وجود آمده بر اثر تحولات گسترده اقتصادی - اجتماعی در این جوامع در سراسر قرن بیستم تجلی یافتند.

اکنون در اینجا دلایل اجتماعی انقلاب ایران، تقلای شیعیان در عراق و تلاش‌های رژیم بغداد برای محافظت از درآمدهای نفت را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

### انقلاب ایران

پس از سقوط مصدق در سال ۱۹۵۲، شاه با کمک ساواک قدرت و جایگاه خودش را تحکیم بخشید. استراتژی سیاسی شاه حمایت و توجه به طبقات سنتی از جمله بازاری‌ها و طبقه زمین‌دار و نیز سلطه بر طبقات مدرن بود که بر اثر بحران اقتصادی در اوایل دهه ۱۹۶۰ و فشارهای امریکا برای اصلاحات ارضی تضعیف شده بودند. شاه با دودلی و تردید فزاینده در میان طبقات فرودست یک سری اصلاحات سیاسی که در مجموع انقلاب سفید نامیده می‌شد به اجرا درآورد. مهم‌ترین اصلاحات، قانون اصلاح ارضی در سال ۱۹۶۲ بود که به طرز موفقیت‌آمیزی از طبقات سنتی زمین‌دار حمایت می‌کرد، تحولی که تأثیر چشمگیری بر طبقات مدرن و شهری در جامعه ایران داشت. شاه در حوزه اقتصادی تلاش کرد از طریق صنعتی شدن، جایگزین واردات، اقتصاد ایران را مدرنیزه کند و وابستگی ایران را به نفت کاهش دهد و آزاد سازد.

زمانی که شاه به سمت جایگزین کردن اقتصاد سنتی پیش رفت مستقیماً وارد کشمکش با طبقه سوداگران بازاری و تجار گردید، کشمکشی که احتمالاً زمینه‌های نابودی سلطنت او را فراهم می‌کرد. تلاش‌ها در جهت مدرنیزه کردن اقتصادی همچنین با اصلاحات کشاورزی نیز همراه بود که مدام از برآورده کردن و تحقق انتظارات تولید شکست می‌خورد.

در آغاز انقلاب اسلامی ایران، طبقات شهری شامل بورژواها، طبقات مالک متوسط از جمله بازاریان، کارآفرینان کوچک‌تر و حدود ۹۰ هزار روحانی و نیز طبقه حقوق‌بگیر متوسط که بیش از نیم میلیون بود و طبقه بزرگ کارگر می‌شد. در اطراف کشور نیز کشاورزان کارگریز کشاورزان مستقل و خوش‌نشین کارگران کشاورزی که نزدیک به یک میلیون خانواده از این طبقات بودند.

اگر چه حکومت سلطنتی برای طبقه بالا تسهیلات فراهم می‌کرد، ولی با توسل به رانت نفتی و پلیس سرکوبگر توانست استقلال قابل ملاحظه‌ای در برابر تأثیر مستقیم طبقه به دست آورد و استقلال خود را گسترش دهد.

فضای سرکوبگر سیاسی رژیم شاه موجب شد درخواست‌های اجتماعی اقتصادی نتواند یک فرصت مناسب سیاسی برای خود فراهم کند. ناراضی‌های تمامی طبقات فرودست علیه رژیم با بحران اواسط دهه ۱۹۷۰ تشدید پیدا کرد و ثبات حکومت سلطنتی به نحو فزاینده‌ای کم‌رنگ‌تر شد. این ناامیدی و دلسردی اجتماعی از حکومت سلطنتی با تشکیل نهایی سیستم تک‌حزبی شاه فزونی یافت، حرکتی که اپوزسیون آن را یک اعلام بی‌شرمانه بن‌بست سیاسی در ایران تفسیر کرد. هم‌زمان، گشایش‌های بی‌نظیر فضای سیاسی از طریق تضعیف مداوم دولت سرکوبگر شاه به وجود آمد. افزایش خشم و اعتراض به طبقات مدرن و سنتی متوسط باعث شد طبقات کارگر و فقیر شهری دست به شش‌ماه اعتصاب عمومی در سال ۱۹۷۸ بزنند. در نهایت، این کشمکش‌ها و نبود حمایت و پشتیبانی از رژیم در میان کارمندان ارتش و نیز نبود اعتماد در واشینگتن دست به دست هم داد و رژیم سلطنتی را سرنگون ساخت.<sup>۴</sup> انقلاب بیشتر نشئت گرفته از شهر بود و نخست در کشمکش علیه رژیم مواجهه سیاسی به کار گرفته شد. مجموعه‌ای بسیار متنوع از گروه‌ها و طبقات علیه شاه در کنار هم قرار گرفتند. به رغم مجموعه متنوع گروه‌بندی‌ها، ویژگی اسلامی انقلاب انکارناپذیر است. دلایل بسیاری بر این تأثیر ایدئولوژیکی تأکید می‌کنند. مهم‌تر از اینها، یک پیوند ارگانیک میان بازاری‌ها و روحانیون بر قرار بود. خاستگاه ایدئولوژی انقلابی در ایران، در واکنش روحانیون و بازاری‌ها به گرایش‌های اقتصادی اجتماعی قرن بیستم نهفته بود. هر دو طبقه به نحو چشمگیری احساس یأس و ناامیدی می‌کردند و نیز از گرایش‌های سکولاریزه شدن و مدرنیزه شدن تحت رژیم شاه احساس تهدید می‌کردند و شاه با سیاست‌هایی تحت عنوان مبارزات ضد گران‌فروشی و ضد سودجویی در اواسط دهه ۱۹۷۰ بازاری‌ها را به طور مستقیم مورد حمله قرار داد. این طبقه در اسلام رهبری ایدئولوژیکی پیدا کرد و اتحاد با روحانیون در نهایت با "تضمین مالکیت خصوصی" در اسلام امن‌تر شد. خرده بورژوازی سنتی به نوبه خود نیز پایگاه

اجتماعی "علما" را تشکیل داد.

عوامل دیگری نیز دست به دست هم داد تا تضمین کند که انقلاب ایران يك انقلاب متمایز از دیگر انقلاب‌ها بوده است. در واقع، اسلام تلاشی بود تا خود را به فرهنگ ایرانی نزدیک سازد و نارضایتی‌های اجتماعی را به ویژه در زمان نبود فرصت‌های جایگزین برای سرکوب سیاسی ساختار بندی کند و برای ناامیدی‌های اجتماعی ناشی از حکومت سلطنتی يك طرح آرمانی مهیا کند؛ فریده فرحی چنین می‌گوید: "ایدئولوژی اسلامی تا زمانی که به نارضایتی‌های قبلی رژیم حاکم سرپوش می‌گذاشت از اهمیت خاص برخوردار بود." به لحاظ سازمانی، شبکه مسجد برای ارتباط و بسیج در زمان فضای سرکوب سیاسی رژیم شاه اهمیت زیادی داشت. از همین رو، شبکه مذهبی تبدیل به يك جایگاه والای سیاسی شده بود. میثاق پارسا چنین می‌نویسد: "مسجد تبدیل به مکان مهم گرد هم آمدن مردم برای ابراز نارضایتی‌ها شد که نه تنها برای ابراز احساسات مذهبی بلکه فرصت‌هایی را برای ابراز سیاسی نیز مهیا کرد." علاوه بر این، شخصیت‌کارزمای امام خمینی نقطه اتحاد برای انقلاب بود.

بنابراین، ویژگی اسلامی انقلاب ایران نمی‌تواند تنها به عنوان تجلی هر ویژگی ذاتی که ممکن است شیعه داشته باشد درک شود. در واقع، پیوند میان روحانیون و بازاری‌ها و واکنش این دو طبقه به تهدیدهای سکولاریزاسیون و مدرنیزاسیون، اهمیت سازمانی شبکه مسجد در فضای سرکوب سیاسی، اهمیت فرهنگی اسلام و شخصیت‌کارزمای امام خمینی همگی ترکیب شدند تا تضمین کنند که انقلاب ایران يك فریاد متمایز اسلامی بوده است.

بلافاصله پس از انقلاب، دولت موقت قدرت رسمی را به دست گرفت. دولت موقت، انقلاب را در چارچوب تحول ساختارهای سیاسی می‌نگریست و طبیعتاً در پی توسعه بخش خصوصی بود. در نهایت، دولت موقت اعلام کرد که از حل کشمکش‌های شدید طبقه‌ای که بر اثر افزایش انتظارات اجتماعی میان دهقانان، کارگران و توده‌های شهری ظهور کرده بودند، ناتوان است.<sup>۹</sup> قدرت دوفاکتوی دولت به دست بنیادگرایان اسلامی افتاد. با وجود گستره متنوعی از اپوزیسیون بالقوه از جمله چپ سکولار و نیز میانه‌روهای لیبرال، سلطه و برتری روحانیون بلا منازع ادامه پیدا کرد.

روحانیت با پیوندهای محکم‌اش با سازمان‌های عمومی که بی‌وقفه در طی انقلاب ظهور می‌کردند قادر شد قدرت را با بسیج سیاسی توده در دست بگیرد. این بسیج از طریق شکلی از پوپولیستی دین‌سالارانه تقویت گردید.

ماهیت کشمکش‌ها و نابسامان سیاست خارجی ایران پس از انقلاب بازتاب نظامی شدیدی درونی بود. با این حال، سلطه مداوم روحانیون به نحو فزاینده‌ای موجب انسجام در سیاست خارجی ایران گردید. سلطه روحانیون و ویژگی اسلامی انقلاب به تنهایی کافی بود ستیزه‌جویی را توجیه کند. برای مثال، روایت‌های اسلامی سرنگونی دولت‌های کافر را توجیه می‌کردند. بی‌گمان، اندیشه پوپولیستی دین‌سالارانه که روحانیون آن را تبلیغ می‌کردند، تضمین می‌کرد که موضوعات اسلامی در بسیاری از جاهای دنیا پیروز شده است. در واقع، در اوایل دهه ۱۹۸۰ هیچ چشم‌انداز فرهنگی در منطقه خلیج فارس به چشم نمی‌خورد در نتیجه، ایران انقلاب را به عنوان بخشی از فرایند انقلاب در درون صادر می‌کرد. در مورد عراق، حمله تهاجم آمیز شکل‌های مختلفی به خود گرفت، از جمله تبلیغات رادیویی، اقدام‌های مستقیم خراب‌کاری و حمایت از گروه‌های شیعی. اما این تهاجم دغدغه‌های زیادی را میان رژیم بعث عراق به وجود آورد.

#### واکنش عراقی‌ها

دومین بعد مهم سیاسی مربوط به آغاز جنگ را واکنش هشدار دهنده عراقی‌ها به تحرکات ایرانی‌ها شکل می‌دهد. این واکنش را نمی‌توان جدا از الگوی تکامل اقتصادی - اجتماعی عراق در قرن بیستم درک کرد. ساختار اجتماعی عراق کنونی حاصل پیوستن تدریجی سه ولایت بصره، بغداد و موصل به اقتصاد جهانی است. اولین مرحله این پیوستن مبتنی بر صادرات کشاورزی بود و منجر به تشکیل لاتیفوندیستای تولید کشاورزی با ظهور يك طبقه صاحب‌ملك، طبقه دهقان و بورژوازی تجاری گردید.

دومین مرحله این پیوستن یعنی صنعت نفت عمدتاً شامل دوره تحول اجتماعی و اقتصادی بود. تحول طبقه شهری کارگر منجر به شکل‌گیری حزب کمونیست عراق در سال ۱۹۴۱ گردید. تا اواخر دهه ۱۹۷۰ در عراق طبقه کارگر، طبقات سنتی و مدرن متوسط، کارگران روستایی کشاورزی و خرده بورژوازی صنعتی وجود داشتند. تحولات طبقاتی راه را برای

کشمکش‌هایی هموار کرد که منجر به بی‌ثباتی قابل توجهی در سیاست‌های عراق پس از جنگ گردید، بی‌ثباتی گسترده‌ای که از یک طرف با تقلاهای طبقات متوسط و شاخه‌های طبقه برای اظهار هژمونی طبقه‌اش هدایت می‌شد و از طرف دیگر با تقلاهای بین آنها و تبیین‌های سیاسی طبقه کارگر به ویژه حزب کمونیست عراق هدایت می‌شد. این کشمکش‌های سیاسی در نهایت منجر به تشکیل دومین حزب سوسیالیست بعث عرب به سال ۱۹۶۸ گردید.

تحول مهم در سیاست‌های عراق پس از جنگ، توانایی دولت عراق برای به دست آوردن خودمختاری از هر طبقه خاص اجتماعی بود. سرچشمه این تحول، دسترسی دولت به درآمدهای عظیم نفتی بود که با ملی کردن شرکت نفت عراق در بهار سال ۱۹۷۲ خود را تضمین کامل کرد. یکی از پیامدهای مهم سیاسی این درآمدها، تحول در یک نظم تأمل برانگیز سرکوب سیاسی بود. دستگاه سرکوبگر دولت شامل الامن (امنیت داخلی دولت)، استخبارات (حفاظت اطلاعات نظامی) و مخابرات بسیار قدرتمند (حفاظت اطلاعات حزب) همراه با ارتش منظم و میلیشایی حزب بود. کارآمدی این نهادهای دولتی منجر به انحلال سازمان‌های جایگزین سیاسی درون عراق شد. این فرایند به طور جدی در دوره پس از سال ۱۹۶۸ شروع و تا اواخر دهه ۱۹۷۰ تکمیل گردید.

برای مثال، به لحاظ قانونی، ناتوانی از اعلام عضویت در احزاب جایگزین سیاسی حکم به مجازات مرگ داشت ولی اعلام عضویت هیچ مجازاتی در بر نداشت. هدف اصلی حزب بعث ایجاد یک خلأ سیاسی هم در سطح سازمانی و هم در چارچوب گفتمان عمومی و سرپوش گذاشتن بر ضعف جهان‌بینی حزب بعث بود. یکی از مورخان معاصر عراق، آن دوران را به "مرگ سیاست" درون کشور تشبیه می‌کند.

دومین پیامد سیاسی این ثروت، نفوذ همه جانبه حزب بعث در سیاست‌های عراق بود. به رغم ویژگی خرده بورژوازی حزب سوسیالیست بعث عرب به سال ۱۹۶۸ در عراق، درآمدهای نفت به سمت‌گیری سیاسی بعث اجازه داد تا منطق خود را پیش ببرد، منطقی که هدفش حفظ رژیم بود. اگر چه رژیم بعث به جایگاه بی‌نهایت محدود اجتماعی متکی بود، با وجود این هیچ گروه دیگر سیاسی در جامعه عراق نتوانست منابعی را

برای شکست انحصارگری رژیم بعث فراهم کند. تا اواسط دهه ۱۹۷۰ حزب کمونیست عراق توانست بهترین فرصت‌های امتیازگیری از رژیم را به دست آورد. با این حال، جبهه پیشرو ملی میهن پرستانه سال ۱۹۷۳ میان حزب بعث و حزب کمونیست اعلام کرد که یک استراتژی گسترده عضوگیری به نفع حزب بعث اتخاذ کرده است و از این رو حزب کمونیست عراق، تنها حزب قدرتمند آن تا سال ۱۹۷۹ به صورت زیرزمینی فعالیت کرد. در نتیجه، فضای سرکوب سیاسی و بعثی کردن گسترده جامعه عراق، کنترل سیاسی در عراق پس از ۱۹۶۸ به نحو فزاینده‌ای به دست حزب بعث و حزب صدام حسین و یارانش افتاد.

در نتیجه، اگر چه ساختار متحول جامعه عراق گسترده‌ای از منابع اقتصادی - اجتماعی و سیاسی که به دوره پس از جنگ نیز تأثیر گذاشت ایجاد کرد ولی ابزارهای محقق کردن آنها به طور نظام‌مند در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ با شکست روبه‌رو گشت. برای مثال، رژیم، حق اعتصاب کارگران را ممنوع اعلام کرد. البته، رژیم بعث تلاش کرد با نفوذ بر اجتماع دهقانان، اتحادیه‌های تجاری، سازمان‌های زنان یا جوانان با این ناراضی‌ها برخورد کند. با این حال، این برنامه سیاسی یکی از تدابیری بود تا فعالیت‌های این گروه‌ها را بیشتر با منابع و نیازهای حزب بعث همسو کند. هم‌زمان دولت گروه‌های ذی‌نفعی ایجاد کرد تا اهداف بعث را گسترش دهد. یکی از این گروه‌ها فدراسیون مجمع زنان عراق بود، سازمانی که عمدتاً در جهت توسعه و تقویت نیازهای حزب بعث بود. نابودی ابزارهای جایگزین سرکوب سیاسی در عراق معادل بی‌قدرت کردن بخشی از گروه‌های ناراضی و طبقات درون جامعه عراق بود.

این شکاف خاص سیاسی و اجتماعی به تبیین ظهور اپوزیسیون شیعه درون عراق در اواخر دهه ۱۹۷۰ کمک کرد. از یک طرف، طبقه سنتی روحانی به خاطر نبود حمایت مادی و نبود پرستیژ در برابر تحولات اجتماعی که در برابر گرایش‌های مدرنیزاسیون و سکولاریزاسیون در معرض خطر بودند، واکنش نشان دادند درست همان‌طوری که یکی از نویسندگان با صراحت اعلام کرد: "علما اهمیت خود را از دست دادند و نفوذ و پرستیژ آنها نیز رو به افول نهاد." تجلی‌های نخستین این ناآرامی‌ها را می‌توان در ظهور فاطمیه در سال



۱۹۶۴ دهه ۱۹۷۰ دو حزب شیعه را می‌توان از هم تمییز داد: حزب الدعوة اسلامی و حزب مجاهدین. علاوه بر این، درون‌مایه‌های اسلامی در مشروعیت و سرسپردگی سیاسی به شکل‌گیری نارضایتی‌های پیشین اجتماعی برخاسته از فقر مفرط و حاشیه‌ای شدن سیاسی توده‌ها کمک کرد.

به‌ویژه، شیعه هویت خود را "با شورش و تقلا برای امپراطوری اسلام مظلوم، آموزه‌ها و آرزوهای خود برای تحقق عدالت و برابری اجتماعی" می‌شناخت. شیعه این ظرفیت را داشت تا کشمکش‌های اجتماعی را علیه بعث ساختاربندی و احیا کند. در نهایت اینکه، پیشرفت‌ها و تحولات اقتصادی - اجتماعی عراق موجب ظهور نارضایتی‌های جدی علیه رژیم شد. تحول در دوره پس از جنگ در عراق با جابه‌جایی زیاد اجتماعی همراه بود، به ویژه زمانی که اصلاحات روستایی شرایط زندگی سنتی را در نواحی روستایی از بین برد و مهاجرت انبوه را به مراکز شهری تشدید کرد. این تغییرات جمعیت‌نگاری سریع در بغداد بزرگ مدینه‌التورات جایی که حزب کمونیست عراق از حمایت بیشتری برخوردار بود، ثابت کرد که یکی از پایگاه‌های اصلی حمایت شیعی در اواخر دهه ۱۹۷۰ بود. درست زمانی که جمعیت آن بیش از ۳۰۰ هزار خانوار و بالغ بر ۱/۵ میلیون نفر بود. مدینه‌التورات در ادبیات نظامی شیعه به "دژ قهرمانان" معروف است.

تا اواخر دهه ۱۹۷۰، دسته‌های اسلامی جزو مراحل مهم سیاسی بوده‌اند. تظاهرات در شهرهای شیعه‌نشین و همسایگان شیعی بغداد به طور چشمگیری افزایش یافت، به گونه‌ای که حتی با پلیس درگیر شدند. برای مثال، در یکی از چنین دسته‌ها در ۱۹۷۷ در نجف و کربلا، جمعیت به شکل خصمانه شعار می‌دادند: "صدام، دستانت را بالا ببر!". "مردم عراق تو را نمی‌خواهند!" حملات ایذایی علیه پلیس، حزب بعث و ارتش رژیم شروع شد. رژیم عراق از طرفی با تهدید و از طرف دیگر با ترغیب (سیاست هویج و چماق) پاسخ داد. در بهار سال ۱۹۸۰، باقر صدر (آیت‌الله معروف عراق) به همراه خواهرش و دیگر شخصیت‌های برجسته شیعی اعدام شدند. با وجود این، صدام حسین هم‌زمان با دست و دل‌بازی بوده‌هایی را برای ساخت مساجد اختصاص می‌داد. در نهایت، هر دو استراتژی برای جلوگیری از تکرار انقلاب ایران طراحی شده بود.

ریشه‌های حساسیت رژیم بعث به انقلاب شیعه در تحولات اجتماعی - اقتصادی و سیاسی موجود در عراق جای داشت، تحولاتی که در دوره پس از جنگ تشدید یافت، از جمله مهاجرت انبوه به مناطق شهری، وضعیت حمایتی طبقه روحانی و فضای سرکوب سیاسی توسط رژیم بعث. تا سال ۱۹۸۰، پتانسیل انقلابی شیعه‌گرایی به طور جدی از سوی رژیم عراق به کار گرفته شد. رفتارها و سخنوری‌های ستیزه‌جویانه برخاسته از انقلاب ایران، این موقعیت بالقوه آتشین را تشدید کرد. در نهایت، عراق تحریک شد گام‌هایی علیه رژیم نوپای ایران بردارد تا این تهدید بیرونی را رفع کند. با وجود این، ارزیابی این مسئله که تهدید ایران موجب آن شد که صدام دست به حمله بزند، بسیار دشوار است. بی‌گمان، تصمیم عراق برای حمله متأثر از بعد سوم سیاسی علت آغاز جنگ بود: یعنی تلاش رژیم بعث برای حفظ و ثبات درآمدهای نفت.

### نفت و جنگ

در اینجا بعد سوم سیاسی در علت آغاز جنگ یعنی تقلا رژیم بعث برای حفظ و ثبات درآمدهای نفت را بررسی می‌کنیم. بسیار ساده‌لوحانه بود که استدلال کنیم فقط منابع نفتی در عراق موجب آغاز جنگ شد. با وجود این آنچه محتمل است این نکته می‌باشد که اهمیت درآمدهای نفت برای رژیم بعث آسیب‌پذیری‌هایی خاص به وجود آورد و این آسیب‌پذیری‌ها خود را در سیاست منطقه‌ای تجلی نمود تا آنها را کاهش دهد. دو ویژگی معروف جنگ یعنی تقلا صدام حسین برای هژمونی منطقه‌ای و تا حدی مشاخره بر سر رودخانه شط‌العرب مرتبط با این آسیب‌پذیری‌ها بود.

همان‌طوری که اشاره شد، افزایش چشم‌گیر درآمدهای نفت رژیم بعث را در برابر هر طبقه خاص اجتماعی حفظ کرد. این درآمدها، مجموعه‌ای از گزینه‌های گسترده را پیش روی رژیم گذاشت تا با طبقات اجتماعی و موضوعات خاص تحریک برانگیز برخورد کند. برای مثال، افزایش‌های دوره‌ای در دستمزدها به رژیم اجازه داد تا از رودرویی‌های مستقیم با طبقه کارگر خودداری کند. کوشش برای ساخت مساجد نیز تأثیر مشابهی در پی داشت و نیز جذب کارگر اضافی برای بخش عمومی دولت عراق هم همین تأثیر را در بر داشت.

توزیع ده‌ها هزار دستگاه تلویزیون و صندوق‌های خیرخواهانه برای خانواده‌های کرد نمونه دیگر کار ویژه مهم

سیاسی درآمدهای نفت است. این استراتژی‌های اتخاذ شده به پول نفت وابسته بودند. رژیم بعث با توسل به این استراتژی‌ها تلاش کرد گروه‌ها و طبقات فرودست را مهار کند و این کار را حداقل با پاسخ دادن به مطالبات آنها انجام داد. تفسیر عمومی در خصوص موقعیت و وضعیت عراق آن زمان اینگونه بود: "رژیم می‌توانست با سرمایه‌های هنگفت در تمامی پروژه‌های آموزشی، رفاهی، صنعتی و دیگر پروژه‌ها، سرمایه‌گذاری کند." بی‌پرده بگوییم درآمدهای نفت برای حفظ رژیم مهم بود.

درآمدهای نفت به تنهایی می‌توانست انگیزه قوی برای رژیم فراهم کند تا این منبع درآمد را حفظ و توسعه دهد. بدیهی است تحولات پویایی طبقه درون عراق انگیزه دیگری برای رژیم فراهم آورد. گذشته از آن که شرایط برای توسعه سرمایه‌داری در عراق بسط می‌یافت، رژیم بعث به یک الگوی زندگی برای بورژوازی عراق تبدیل شد از جمله برای مقاطعه‌کاران، دلالان، بوروکرات‌ها و سفته‌بازان. برای مثال، تا سال ۱۹۷۵ تنها ۲۷۸۸- مقاطعه‌کار به صورت رسمی توسط دولت به ثبت رسید. شاخه‌ی بورژوازی کاملاً وابسته به دولت بود و تحت حمایت کامل پروژه‌های دولت منافع خود را گسترش می‌داد و اغلب امتیازات زیادی از دولت می‌گرفت تا حقوق کارمندان را پرداخت و نیز مالیات خود را بپردازد. این بورژوازی به نوبه خود پایه مهم حمایت از رژیم را تشکیل می‌داد. از همین رو، تحولات مورد حمایت دولت موجب ایجاد شاخه‌های مهم جدیدی در میان طبقه سرمایه‌دار درون عراق در طی دهه ۱۹۷۰ شد. این شکل خاص از سرمایه‌داری در عراق علاقه شدید به حفظ درآمدهای نفتی را افزایش داد.

با این حال، عراق همواره در رابطه با درآمدهای نفتی با یک موقعیت آسیب‌پذیر روبه‌رو بود، آسیب‌پذیری‌ای که فراسوی نوسانات طبیعی در بازار جهانی قیمت نفت خام بود. عراق در اواخر دهه ۱۹۷۰ سه خروجی صادرات نفت داشت: اولین خروجی با سوددهی نه چندان زیاد در خط ساحلی خلیج فارس قرار داشت. دومین و سومین خروجی خطوط نفت از طریق سوریه و ترکیه بود. بنابراین، عراق آسیب‌پذیری‌های زیادی از یک کشور محصور در خشکی داشت. پاشنه آشیل اقتصاد عراق خطوط لوله‌های نفت بود و موجب شد رژیم بعث در برابر امواج اوضاع سیاسی بین‌المللی آسیب‌پذیر شود. در واقع،

جریان نفت عراق از طریق خط لوله نفت سوریه پیش از جنگ در معرض آسیب‌پذیری‌های زیادی قرار داشت. آشوب در ایران فرصت بی‌نظیری برای رژیم بعث فراهم کرد تا حضورش را در خلیج فارس پررنگ‌تر سازد و پرستیژ خود را در جهان عرب تقویت کند. نفوذ بیشتر در منطقه خلیج فارس و کنترل کامل شط‌العرب می‌توانست موقعیت عراق را در جهان عرب بالا ببرد. موقعیت منطقه‌ای و نفوذ در جامعه عرب برای تقویت نفوذش در اوپک و سیاست قیمت‌گذاری نفت ضروری بود. از این رو، رژیم احساس کرد که حوادث سیاسی در ایران فرصت بی‌نظیری فراهم کرده است تا بر آسیب‌پذیری‌هایش فائق آید.

### پیش به سوی جنگ

ناآرامی‌های شیعیان و آسیب‌پذیری‌های عراق در برابر نوسان درآمدهای نفت موجب انگیزه‌ای شد تا عراق به ایران حمله کند. به وجود آمدن ناآرامی‌های داخلی در ایران به ویژه درون ارتش، کفه ترازو را به نفع دخالت مستقیم عراق تنظیم کرد. پس از اوج‌گیری درگیری‌های مرزی میان دو کشور در تابستان ۱۹۸۰، عراق در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ یک تهاجم همه جانبه‌ای را بر خوزستان آغاز کرد.

تمامی شاخص‌ها نشان می‌دهد که صدام حسین تصور می‌کرد جنگ کوتاه خواهد بود. چرا که عراق در مدت یک ماه خرمشهر را تصرف کرد و تا پایان ۱۹۸۰ تا ۲۰ مایلی جبهه اصلی ایران نفوذ کرد. اما، شش ماه پس از آغاز جنگ، ضد حملات ایرانی‌ها موجب شد ارتش عراق عقب‌نشینی کند. دو سال پس از آغاز این تهاجم، جنگ به خاک عراق کشانده شد. با وارد شدن جنگ به سال‌های سوم و چهارم خود، تمامی جنبه‌های فرسایش و از کنترل خارج شدن اوضاع و به بن‌بست کشیده شدن راه‌حل‌ها مشاهده می‌شد. حملات به تانکرهای نفتی و حملات دو طرفه موشک به شهرهای هر دو کشور اندک‌اندک این سناریوی غم‌انگیز را تغییر داد. تلاش‌های سازمان کنفرانس اسلامی، سازمان کشورهای غیر متعهد، دبیر کل سازمان ملل متحد و کشورهای عضو پیمان ورشو برای پایان دادن به جنگ با شکست مواجه شد. اما ابتکارات یک‌جانبه الجزایر اندکی با موفقیت همراه بود. این شکست‌ها موجب شد یکی از مفسران، تلاش‌های جامعه بین‌الملل را "همچون مسیری متداول و بی‌حاصل" توصیف کند.

### بخش سوم: ابعاد اجتماعی پایان جنگ ایران و عراق

جدید بود. شاخه خط امام يك برنامه جامع و کاملی مهیا دید که کل جمعیت را به خود جذب می‌کرد، در حالی که شاخه محافظه‌کار حجتیه در میان خرده بورژوازی و دیگر صاحبان ملك محبوبیت خاص خود را حفظ می‌کرد. کشمکش بر سر چنین موضوعاتی همانند ملی کردن تجارت خارجی موجب آشکار شدن خطوط و اجرای درون رژیم شد.<sup>۶</sup> به تدریج، دیدگاه شاخه محافظه‌کار غالب می‌شد. زمانی که انقلاب وارد دوران ترمیدور شد، مهندسی آگاهی اجتماعی اهمیت بیشتری پیدا کرد؛ به عبارتی مطرح کردن موضوعات سیاسی و اجتماعی که فراسوی آگاهی طبقه و گروه بود دهقانان، طبقه کارگر، زنان و مردم فقیر شهر لازم بود تا حمایت از رژیم را حفظ کنند.

مشکلات حفظ پایگاه حمایت از رژیم با توجه به دیدگاه‌های کشمکش برانگیز اقتصادی اجتماعی جامعه ایران پس از انقلاب برای برخی ناظران آشکار بود. روحانیون نشان دادند که در بهره‌گیری از جنگ برای تحکیم هژمونی طبقه‌شان بسیار خیره هستند؛ موضوعات بیگانه‌ستیزی را مورد استفاده قرار دادند تا به لحاظ سیاسی دست به بسیج عمومی بزنند. ایران، عراق را به عنوان مظهر تمامی آنهایی که ضد دین و دشمن اسلام بودند مورد سرزنش قرار داد؛ برای علما، جنگ عراق کم‌اهمیت‌تر از جنگ علیه "شیطان بزرگ" بود. در نهایت، جنگ موجب تحکیم ویژگی اسلامی انقلاب شد و بی‌شک این روند درجه‌ای از استحکام اجتماعی را برای جامعه دچار انشعاب ایران فراهم می‌ساخت. دفاع از اسلام تبدیل به دفاع از رژیم دین‌سالار شد.

به طور کلی، کارآیی اپوزیسیون تحت تأثیر جنگ قرار گرفت. در سال ۱۹۸۱ شورای مقاومت ملی در پاریس تشکیل شد. این ائتلاف گسترده شامل مجاهدین (منافقین)، حزب دمکرات کردستان، بنی‌صدر و جبهه دمکرات ملی بود. تا سال ۱۹۸۳، حتی احزاب جناح چپ نیز که نخست با رژیم همکاری می‌کردند همانند حزب توده نیست و نابود گشتند. فضای تحمل ناپذیر رژیم موجب نفوذ فزاینده شاخه ضد کمونیست حجتیه در میان گروه حاکم شد.

جنگ همچنین به رژیم در گسترش و حفظ کنترل بر نهادهای مهم پس از انقلاب و تحکیم کنترل بر دستگاه سنتی دولت کمک کرد. از جمله این نهادها می‌توان به سپاه پاسداران اشاره

در ریشه‌یابی علل شکست تلاش‌های پایان بخشیدن به جنگ بار دیگر بایستی رفتار هر دو رژیم را از منظر اجتماع هر دو کشور آن زمان مورد بررسی و تحلیل قرار داد. به طور کلی، پژوهش‌ها در خصوص ریشه‌ها و علل جنگ نشان می‌دهد که ادبیات مدیریت و حل و فصل کشمکش‌های بزرگ ناتوان از بررسی مدت و خاتمه جنگ در چارچوب ویژگی‌های گسترده جامعه است. یکی از جریان‌های اصلی این ادبیات، مسئله نهادینه شدن رویکردهای صلح‌آمیز در مدیریت کشمکش است. بخش اعظم این پژوهش نیز کشمکش را به مدیریت بحران، مسئله اوج‌گیری کشمکش و فرایندهایی چانه‌زنی و مذاکره تقسیم می‌کند که هدف آنها پایان دادن یا حل و فصل کشمکش است. پیکره‌ای از ادبیات نیز به ابزارهای اجتماعی، سیاسی و نظامی با هدف مدیریت و حل و فصل کشمکش از جمله، نیروهای حافظ صلح، اعتماد و امنیت‌سازی مربوط می‌شود. همچنین توجه زیادی به فعالیت‌ها و نقش‌های مدیران کشمکش از جمله سازمان‌های بین‌المللی و دیگر طرف‌های سوم، قدرت‌های منطقه‌ای، قدرت‌های متوسط و ابرقدرت‌ها داده شد. در حالی که اهمیت ابعاد خاص اجتماعی در اشاره‌های موقتی به ابزارهای اجتماعی و سیاسی مدیریت کشمکش نشان داده می‌شد، تحلیل حل و فصل کشمکش از منظر پویایی‌های اجتماعی صورت نمی‌گرفت.

با این حال، همان طوری که قبلاً ذکر شد، کلیدهای درک طولانی شدن جنگ میان عراق و ایران بیشتر به مؤلفه‌های اجتماعی مربوط‌اند که در بیشتر پژوهش‌های حل و فصل کشمکش، چندان توجهی به آن نشده است. به سخنی دیگر، طولانی شدن جنگ ایران و عراق به کشمکش‌های سیاسی برخاسته از تبلیغات گسترده اجتماعی هر دو کشور مربوط بود. به ویژه در ایران، جنگ يك نقش محوری در فرایند دشوار تحکیم انقلاب ایفا کرد. شبیه همین امر در عراق نیز روی داد، اگر چه خواست بیرونی برای پایان دادن به جنگ به نظر بلافصل می‌رسید ولی صدام همچنان در پی کسب برتری سیاسی برای رژیم عراق بود.

### جنگ و ایران

حاکمیت روحانیون پس از انقلاب ایران، پایگاه مخالف اجتماعی انقلاب را مورد توجه قرار داد و آن را تعادل بخشید، پایگاه اجتماعی که خود علت کشمکش‌های عمیق درون رژیم

کرد. این نهاد به عنوان وزنه تعادل ارتش و تحت عنوان نیروهای انقلابی ظهور کرد که شمار آنها بیشتر از ارتش بود. تأسیس وزارت سپاه پاسداران دال بر تدوام و ثبات این ویژگی پس از انقلاب بود. یکی دیگر از دستگاه‌های امنیتی پس از انقلاب، نهاد بسیج بود که بیشتر جوانان را در خود جذب می‌کرد. درجه‌بندی این سازمان‌ها بیشتر در میان جوانان، طبقات فقیر شهری و متوسط پایین‌تر بود که تأثیرات حمایتی امنیتی برای رژیم داشت. همتای نهاد پاسداران، جهاد سازندگی، سازمان دیگر مردمی بود تا حمایت روستاییان از رژیم را محکم‌تر سازد.

مدیریت مکتبی با حذف بنی‌صدر و تحدید نفوذ "لیبرال‌ها" سلطه بیشتری پیدا کرد. رژیم اعلام کرد که کار کردن یک وظیفه دینی است؛ امام خمینی در جمع کارگران سیمان در تهران گفت: "کار کردن همچون جهاد در راه خداست؛ خداوند پاداش این جهاد را خواهد داد، جهاد همان کاری است که شما (کارگران) در حصارهای کارخانه انجام می‌دهید."

جنگ برای رژیم فرصت بی‌نظیری فراهم آورد تا با حذف اپوزیسیون سیاسی، گسترش کنترل نهادهای انقلابی و مهار هر رفتار آشوب‌گرانه اجتماعی، قدرت خویش را تحکیم بخشد. مهم‌تر از همه اینها، جنگ اجازه داد تا خواهان یکسان‌سازی موضوعات اجتماعی در جامعه‌ای شوند که پس از انقلاب دچار شکاف‌های عمیقی شده بود.

### جنگ و عراق

آسوده خیالی صدام حسین در آغاز جنگ او را برانگیخت تا شرایط ناممکنی به اولین قطعنامه آتش‌بس سازمان ملل متحد در ۲۸ سپتامبر ۱۹۸۰ الحاق کند. در واقع، با روندهای در حال جریان در زمان جنگ درست دو سال بعد از آغاز آن، صدام حسین تمایل بیشتری به پایان دادن جنگ پیدا کرد. تا اواخر سال ۱۹۸۲، عراق در پی سازش بر سر پایان دادن به جنگ بود. در واقع، عراق پس از آنکه تلاش‌های اولیه‌اش برای پایان دادن به جنگ با شکست مواجه شد کوشید با به راه انداختن جنگ نفتکش‌ها جنگ را به صحنه بین‌المللی بکشاند و فشار بیشتری بر ایران وارد کند.

با وجود این، به رغم موانع نظامی، فشارهای مخالفی نیز بر صدام وارد می‌شد، فشارهایی که در نهایت به عراق اجازه داد تا مادامی که درآمدهای مورد نیاز خود را به بهانه جنگ تأمین

می‌کرد، به جنگ ادامه بدهد. در واقع، این درآمدها بیشتر از دو راه تأمین می‌شد. نخست، رژیم قادر بود مقداری از درآمدهای نفت را حفظ کند. حملات ایران به پالایشگاه‌های جنوب عراق و هم‌زمان بستن خط لوله نفتی سوریه موجب رکود چشمگیر در درآمدهای نفت عراق در سال‌های اول جنگ شد. بی‌گمان، رژیم قادر بود تا حدی این کاستی‌ها را جبران کند. برای مثال، در سال ۱۹۸۵، عراق خط لوله نفتی به عربستان سعودی را باز کرد و توانست از طریق بندر عقبه اردن و از طریق زمینی نفت را صادر کند. ثانیاً، رژیم بعث درآمدهایش را از طریق پیش‌بینی‌های لازم، اعتبار و مبادله نفت به ویژه از عربستان سعودی و کویت تأمین می‌کرد.

به رغم این مشکلات، جنگ فرصت‌های بی‌نظیری برای رژیم فراهم آورد تا کنترل سیاسی خود را بر کشور گسترش دهد. جنگ به رژیم امکان داد تا با استراتژی‌های پوپولیستی کار خود را پیش ببرد و تأثیرات این فرصت نباید در بستر تلاش رژیم بعث برای آگاهی اجتماعی کم‌اهمیت تلقی شود. زمانی که جنگ به خاک عراق کشانده شد، صدام حسین از این موقعیت به عنوان مدافع ملت عرب استفاده کرد و خود را حامی ملت عرب نشان داد. درست در این زمان، مغازه‌های بمباران شده در شهر بصره آکنده از پوسته‌های تجمید از صدام حسین به عنوان "دومین فاتح بزرگ ارتش فارس" شده بود. "مرد عراقی" تبدیل به یک نماد ملی، مافوق هر طبقه اجتماعی، قومی و مذهبی جامعه شده بود. ندای جنگ اعراب و فارس توسط رژیم عراق در سراسر این کشور طنین افکنده بود. در مجموع رژیم بعث با مهارت خود توانست جنگ را به عنوان آرمان ملت عرب مطرح کند.

در عراق، جنگ بهانه‌ای برای تدوام سیاست‌های سرکوب‌گرانه رژیم بعث شد. رژیم از جنگ برای توجیه اعمال سرکوب‌گرانه علیه کارگران و گسترش ظلم علیه زنان استفاده کرد: "بغداد آکنده از پوسته‌هایی بود که مادران را تشویق به زاد و ولد می‌کرد." رژیم بعث همچنین توانست کاستی‌های کارگرانش را از طریق کارگران مهاجر مصری که شمار آنها بیش از یک میلیون بود جبران کند. جدا از تأمین یک سری نیازهای کارگران، کارگران مهاجر همچون ضمانتی بودند که آشوب‌های کارگری را حداقل مهار می‌کردند.

شاید روشن‌ترین کاربرد استفاده از "بهانه جنگ" را بتوان

یافت. بی شک این کاهش، فشار بیشتری بر هر دو کشور وارد کرد. در تابستان ۱۹۸۸، ایران با قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت موافقت کرد که از جمله بندهای آن می توان به یک آتش بس فوری، اقدامات لازم برای یک ناظر سازمان ملل متحد، آزادسازی فوری اسرای جنگی و ایجاد یک "مکان بی طرف" برای تصمیم گیری در خصوص مسئول جنگ اشاره کرد.

عراق در آخرین سال جنگ تغییر و جهش اساسی داد. در نیمه اول سال ۱۹۸۸ تهاجم های جدیدی علیه ایران آغاز کرد و مقدار قابل ملاحظه ای از خاک ایران را به تصرف درآورد. صدام حسین در سال ۱۹۸۸ مایل بود به جنگ خاتمه دهد ولی رژیم بعث تلاش می کرد تلاش های آتش بس را به هم زند. حتی با وجود موافقت ایران با چارچوب اتخاذ شده در قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل متحد، عراق به جنگ ادامه داد. اما صدام حسین در نهایت، در مواجهه با افزایش فشارهای بین المللی، بالا رفتن هزینه های جنگ، رکود درآمدهای نفت و واکنش بالقوه ایران مجبور شد قطعنامه ۵۹۸ را بپذیرد. در ۲۰ آگوست سال ۱۹۸۸، گروه ناظر نظامی جنگ ایران عراق در سازمان ملل متحد (یونیموگ) طی عملیاتی وارد مرز مشترک ۱۱۷۰ کیلومتری میان دو کشور شد.

ده سال پس از آغاز تهاجمات نخستین عراق هنوز موضوعات اساسی میان دو کشور لاینحل باقی مانده است. اگر چه جنگ تمام شده محسوب می شد ولی عراق ۱۶۰۰ کیلومتر خاک ایران را اشغال کرده بود. اختلاف لاینحل بر سر شط العرب هنوز باقی است و ایران خواهان عمل به پیمان ۱۹۷۵ الجزایر و عراق خواهان الحاق شط العرب به خاک خود است. اختلافات مهمی بر سر صد هزار اسرای جنگی هنوز وجود دارد.

#### بخش پنجم: نتیجه گیری

از منظر طولانی بودن، تلفات انسانی و مادی و اقدامات غیر انسانی از جمله تهاجم های شیمیایی و امواج انسانی، جنگ ایران و عراق را می توان جنگ اول جهان سومی تلقی کرد.

این جنگ عمدتاً یک امر داخلی بود و بین دو رژیم که دارای جوامع درهم گسیخته ای بودند در گرفت. به یک معنا، این جنگ حاصل نیروهای کشمکش برانگیز اجتماعی بود که با ورود تدریجی ایران و عراق به اقتصاد جهانی روی داد. این امر نشان نمی دهد که جنگ به این معنا که دخالت فردی کم اهمیت یا بی اهمیت بود، گریزناپذیر هم بود. با این حال، از طرف دیگر

در روابط میان رژیم بعث و شورش کردها مشاهده کرد. رژیم عراق به مبارزه ضد شورش علیه کردها اقدام کرد، مبارزه ای که شامل برنامه های جابه جایی و اقدامات خشونت آمیز همچون سلاح های شیمیایی را در بر می گرفت.

نابودی هر اپوزیسیون رسمی سیاسی درون عراق به این تضمین کمک کرد که اعتراض داخلی علیه جنگ کاسته خواهد شد. مهم تر از همه، خود جنگ موجب چند پارگی در میان جنبش اپوزیسیون زیرزمینی در عراق شد، به ویژه میان اتحاد میهنی کردستان، حزب دمکرات کرد و حزب کمونیست عراق. هم زمان، رژیم تمام تلاش خود را کرد تا پایگاه اجتماعی خود بورژوازی را از تأثیرات منفی جنگ دور نگه دارد و به ویژه زمانی که درآمدهای دولت با کاهش بیشتر مواجه می شد. شواهد نشان می دهد که توسعه بخش خصوصی در عراق در طی جنگ بی وقفه ادامه داشت. در نهایت، جنگ فرصت هایی را برای رژیم مهیا کرد تا سلطه سیاسی اش را در جامعه عراق گسترش دهد. بدیهی است نبود بهانه جنگ یکی از نگرانی های جدی رژیم بعث در زمان احتمال آتش بس در ۱۹۸۸ بود. درست همان طوری که یکی از مفسران درباره وضعیت عراق در آن زمان چنین نوشت: "پس از آتش بس، صدام حسین دیگر نمی تواند ادعا کند که از سرزمینش دفاع می کند یا از جنگ به عنوان توجیه و سرپوش گذاشتن برای سرکوب و ترور در عراق استفاده کند".

#### پایان جنگ

اگر چه جنگ برای هر دو طرف هزینه های سنگین مادی و انسانی در بر داشت، ولی برای هر دو طرف امتیازهای سیاسی نیز در برداشت. شکاف های عمیق در هر دو جامعه می توانست در قالب منافع دنبال شده در جنگ پوشش داده شود.

در ایران، فرایند تحکیم انقلاب اساساً تکمیل شد. تا سال ۱۹۸۸، رژیم با "هیچ تهدید بیرونی در برابر قدرتش" مواجه نشد. جمهوری اسلامی هنوز با چالش های زیادی مواجه است، از جمله می توان به بیکاری متناوب، شرایط تأسف انگیز زندگی شهری و اقتصاد در حال رکود اشاره کرد. افزایش دخالت امریکا در منطقه نیز خطرات وقوع جنگ را افزایش داده است. با وجود این، در سال ۱۹۸۶، قیمت هر بشکه نفت به طرز عجیبی از ۲۸ دلار امریکا به ۱۰ دلار امریکا کاهش

آنها باید منحصراً در چارچوب دستاوردها و ضررهای طبقات و گروه‌های فرودست درون این جوامع سنجیده شود.

نشان می‌دهد که جنگ بسیار حیرت برانگیزی بود. گفته معروف کلاوزویتس که "جنگ تداوم سیاست توسط ابزارهای دیگر است" باید به بعد مهم اجتماعی - سیاسی تقلیل پیدا کند و به این صورت تغییر یابد که "جنگ تداوم سیاست‌های داخلی توسط ابزارهای دیگر است." تحلیل متعارف از جنگ و کشمکش به اهمیت محوری بعد اجتماعی - سیاسی آن اشاره می‌کند.

این مقاله نشان داد که افراط‌گری‌های میان نیروهای اجتماعی در هر جامعه عمدتاً مسئول تنش‌های فزاینده میان ایران و عراق در اواخر دهه ۱۹۷۰ بود. کشمکش درونی سیاسی که ریشه در اختلافات بنیادین اجتماعی شد موجب ظهور موضوعات جدید کشمکش برانگیز میان دو دولت شد و در نهایت کشمکش‌های کهنه و گذشته را دوباره زنده کرد. این نزاع‌های شدید سیاسی برخاسته از تبلیغات گسترده اجتماعی در ایران و عراق بود که این احتمال را افزایش داد که جنگ برای رژیم‌های حاکم مزیت‌ها و امتیازات سیاسی خواهد داشت. در واقع، در سپتامبر ۱۹۸۰ عراق برای کسب برتری سیاسی از گزینه نظامی استفاده کرد و همان نزاع‌های اجتماعی و سیاسی عامل طولانی شدن جنگ شدند. تا زمانی که رژیم‌ها تمایلی برای پایان دادن به جنگ نشان نمی‌دادند، دخالت طرف سوم بی‌ثمر بود و مادامی که جنگ موجب فراهم آمدن امتیازات سیاسی قابل توجهی می‌شد، هر دو طرف تشویق به جنگ می‌شدند.

با این اصلاح عبارت کلاوزویتس می‌توانیم هزینه‌های اجتماعی جنگ ایران و عراق را ارزیابی کنیم. مشکلاتی همچون بشکه‌های نفت، تولید ناخالص ملی یا حتی شمار انسان‌های بی‌گناه کشته شده در جنگ همگی هزینه‌های سنگین اجتماعی به بار آوردند. هر دو رژیم از توانایی‌های سرکوب‌گرانه خود استفاده کردند و به طرز ماهرانه موضوعات اجتماعی را دستکاری کردند تا برشکاف‌های عمیق در جوامعشان فایق آیند. قدرت اجتماعی گروه‌ها و طبقات فرودست جامعه به نحو چشم‌گیری کاهش یافت در حالی که تبیین‌های سیاسی آنها کاملاً محو شدند. گستره‌ای که در آن این پویایی‌های اجتماعی باز تولید را در دیگر مناطق جهان سوم می‌نگریم می‌تواند وقوع جنگ‌های مشابه به ویران کننده‌ای را پیش‌بینی کند ولی جنگ‌هایی که تلفات و ویرانگری

۱- مفهوم دولت را به دشواری می‌توان تعریف کرد. دیدگاه این مقاله به دولت نه مثل یک بازیگر ذهنی در صحنه اجتماعی بلکه یک انسجام فراگیر نسبت به سیاست‌های دولت می‌باشد.

یک دیدگاه بسیار مناسب دولت را به مثابه جایگاه اصلی قدرت سیاسی و آن را به مثابه یک تشکل ساختاری تلقی می‌کند تا یک سوژه و نیز یک ابزار سلطه سیاسی و همچنین قدرت دولت را همچون "رابطه پیچیده اجتماعی تلقی می‌کند که توازن متحول نیروهای اجتماعی را در یک نقطه معین بازتاب می‌دهد". رجوع کنید به Bob Jessop، "سرمایه‌داری و دموکراسی: بهترین پوسته سیاسی ممکن" در "States and societies"، (۱۹۸۳)، Held et al. (The open University)، Specially pp. ۲۷۲.۵. David، هر جایی که مفهوم "رژیم" در این مقاله به کار برده می‌شود، به افرادی اشاره می‌کند که به طور مستقیم قدرت دولت را اعمال می‌کنند.

۲- زمانی که تحلیل‌گران طبقه و غیر طبقه اهمیت سیاسی موضوعات طبقه را ارزیابی می‌کنند، اغلب وارد یک لبه‌پرتگاه سیاسی می‌شوند. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به:

The Difficult Dialog: Marxism and Nationalism.  
Ronaldo Munck،

۳- صریح‌ترین تلاش برای نظریه‌پردازی در خصوص کشمکش اجتماعی در جامعه جهان سوم را شاید بتوان در اثر ادوارد آنر مشاهده کرد:  
The propositions، International Interactions (۱۹۸۴).  
"Protracted social conflict:

۴- برای تحلیل جالب در خصوص انقلاب ایران ببینید:  
Revolution، MERIP Reports، no. ۸۷ (May ۱۹۸۰).  
Ervand Abrahamian، "Structure causes of the Iranian  
تیز ابراهیمان یکی از روشن‌ترین و دقیق‌ترین تفسیرها از انقلاب است: "...  
شکست رژیم پهلوی در تحقق اصلاحات اجتماعی و اقتصادی به ناچار پیوند  
میان ساختار اجتماعی و ساختار سیاسی را محدود کرد، نارضایتی‌های  
اجتماعی را وارد سیستم سیاسی کرده شکاف میان نیروهای جدید  
اجتماعی و جریان‌های حاکم را بیشتر کرد و مهم‌تر از همه، تمامی پل‌هایی  
را که در گذشته نیروهای سنتی اجتماعی به‌ویژه بازاریان را با ساختار  
سیاسی پیوند داده بود در هم شکست."

۵- بحث حسین بشیریه در خصوص ناتوانی دولت موقت برای پاسخ دادن  
به "مسئله اجتماعی" تحلیل جالبی از تأثیر کاهنده "لیبرال‌ها" در پس از  
انقلاب ارائه می‌دهد. رجوع کنید به:

in iran: ۱۹۶۲ - ۱۹۸۲، (st Martin's press، ۱۹۸۴).  
The state and revolution

۶- آشکارترین بحث در خصوص اختلافات درون رژیم روحانیون را  
می‌توان در زیر پیدا کرد:

Bashiriyeh، op. cit. (۷ و ۶)